

بلاغ

نشست دوروزه اخلاق برای نوآموزان

برش‌هایی اخلاقی به قرآن و حدیث شیعی

با ارائه: حجت الاسلام و المسلمین امیر غنوی

۱۶ اسفند ۱۳۹۷

به قلم: علی علیزاده

نشست دوروزه
اخلاق برای
نوآموزان

به قرآن و حدیث شیعی
برش‌های اخلاقی
امیر غنوی

پنج‌شنبه ۱۵ اسفندماه ۹۷. ساعت ۸

EthicsHouse.ir

دانشگاه اخلاق ریزمان جوان



معرفی استاد

امیر غنوی از شاگردان علی صفایی و از محققین و اساتید سطح عالی حوزه است. او همچنین پژوهشگر اخلاق در در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی می‌باشد. مباحث «فقه الاخلاق» مهم‌ترین مساله‌ی مورد پژوهش اوست. امیر غنوی از نخستین کسانی است که در حوزه‌ی فقه الاخلاق پیش‌گام شده و کتاب «درآمدی بر فقه اخلاق» را در این موضوع نگاشته است.



خانه اخلاق رزوهان جوان

دومین نشست دویزه اخلاق برای نوجوانان . اسفند ۹۷

عکس: مهدی کلوانی نژاد

چکیده

ورود به حوزه‌ی اخلاق و دین، روی آوردن به یک حوزه‌ی تازه‌ی مطالعاتی نیست، بلکه روی آوردن به یک حوزه‌ی تازه‌ی زندگی است. در نتیجه کسانی در فهم دین و فهم امور اخلاقی، جلوتر خواهند بود که زیست‌شان اخلاقی‌تر و دینی‌تر باشد. پیش از هر چیز، باید این خودفریبی را کنار زده و به این باور برسیم که گاه آن‌که درس اخلاق یا دین می‌خواند، نه تنها از فهم اخلاقی و دینی دور است؛ بلکه گاهی نوع زیستش هم ارتباطی به فضای اخلاقی ندارد. نوشتار پیش‌رو، درباره‌ی «تأثیر زیست اخلاقی بر فهم اخلاقی» و «تأثیر زیست دینی بر فهم دینی و گسترش ظرفیت وجودی» است.

تأثیر زیست اخلاقی بر فهم اخلاقی

عنوان انتخابی بنده، برای بحثم، «تأثیر زیست اخلاقی بر فهم اخلاقی» است. بحث من درباره‌ی نوعی فریب و خودفریبی است که معمولا در فضای علمی و خصوصا فضای علمی اخلاقیات و مطالب دینی رخ می‌دهد. این خودفریبی برخاسته از این است که گاهی فکر می‌کنیم، خواندن درس دین یا اخلاق سبب می‌شود تا ما در واقعیت هم این‌گونه زندگی کنیم یا به فهمی واقعی از این مقولات برسیم.

امروز می‌خواهیم به یکدیگر کمک کنیم تا این خودفریبی برطرف شود و بدانیم که ورود به حوزه‌ی اخلاق و دین، روی آوردن به یک حوزه‌ی تازه‌ی مطالعاتی نیست، بلکه روی آوردن به یک حوزه‌ی تازه‌ی زندگی است. در نتیجه

کسانی در فهم دین و فهم امور اخلاقی، جلوتر خواهند بود که زیست‌شان اخلاقی‌تر و دینی‌تر باشد. بگذارید دوباره تکرار کنم که گفت و گوی امروزان، درباره‌ی «تأثیر زیست اخلاقی بر فهم اخلاقی» است. منظور من از «زیست اخلاقی» معنایی اعم از «زیست اخلاقی دینی» است؛ هرچند بخشی از گفت و گوی امروز را به همین موضوع یعنی «تأثیر زیست اخلاقی بر فهم گزاره

فهم اخلاقی در بحث ما، به معنای حضور ذهن و قلبی در فضای ارزش‌ها است به گونه‌ای که این مسائل، دغدغه و پرسش‌های واقعی زندگی‌مان شده باشند. به این معنا که اگر این پرسش‌ها، پاسخی متفاوت گرفتند، زندگی‌مان نیز دچار تغییر شود.

های دینی» اختصاص خواهیم داد. اولین نکته‌ای که باید به آن پرداخته و تکلیفش را روشن کنیم، این است که منظور ما از فهم اخلاقی چیست؟

معنای فهم اخلاقی

ما فهم اخلاقی را با یک سلسله امور خلط می‌کنیم. گاه دیده‌اید که مطالعاتی را هم در این زمینه شروع می‌کنیم. از غرب و شرق می‌خوانیم، مطالب دینی را مطالعه می‌کنیم و اطلاعات زیادی در حوزه‌ی اخلاق، گردآوری می‌کنیم. از کدهایی که در گفت و گوهایمان می‌دهیم، مشهود است که کتاب‌ها و نوشته‌های متعددی را در این زمینه خوانده‌ایم اما باید بدانیم که گردآوری اطلاعات و ضبطشان در ذهن و حتی تدریس‌شان به معنای فهم اخلاقی نیست. حتی گاهی اوقات جلوتر رفته و اطلاعاتمان را از حالت پراکندگی خارج کرده‌ایم و جریان‌های اخلاقی را در فضای امروز شناخته و با نحله‌های متعدد فکری ارتباط ذهنی برقرار کرده و مسائل اخلاقی جامعه‌مان را هم شناسایی کرده‌ایم. گاهی حتی پاسخ‌هایی که در این زمینه داده شده را نیز شنیده و بعضا در سطحی بالاتر، خودمان هم در این زمینه به خاطر اطلاعاتی که داریم، توانایی اظهار نظر پیدا کرده‌ایم اما باید دانست که هیچ کدام از این‌ها، به معنای فهم اخلاقی نیست. فهم

اخلاقی یعنی حس کردن این فضا و قرار گرفتن در آن. در واقع تا وقتی که این حالت رخ نداده باشد، شناخت واقعی هم رخ نخواهد داد.

یکی از روان‌شناسان مشهور فرانسه، در این باره چنین تعبیر کرده‌است که «پیش از هر شناختی، باید عاطفه بجوشد و انسان با موضوعی که در آن تامل می‌کند، ارتباط عاطفی برقرار کند و گرنه ضرورت و دغدغه‌ی حل مساله، برای انسان پدید نیامده و در نتیجه، به شناخت مناسبی هم نخواهد رسید.» این سخن دقیقی است. تا زمانی که مسائل و سوالات اخلاقی در درون ما - و در فضای زیست و زندگی ذهنی، قلبی و رفتاری ما - حضوری ندارند، ما صرفاً یک گردآورنده‌ی اطلاعات خواهیم بود که مساله‌ی ما، مساله‌ی اخلاق نیست. پس فهم اخلاقی در بحث ما، به معنای حضور ذهنی و قلبی در فضای ارزش‌ها است به گونه‌ای که این مسائل، دغدغه و پرسش‌های واقعی زندگی مان شده باشند. به این معنا که اگر این پرسش‌ها، پاسخی متفاوت گرفتند، زندگی من نیز، دچار تغییر شود و گرنه تا به این جا نرسیم - حتی اگر استاد این رشته هم شده باشیم و صاحب کلام و سخن در خصوص مسائل اخلاقی باشیم - این‌ها سوالاتی خواهند بود که در بیرون از ما زندگی کرده و با ما ارتباطی برقرار نمی‌کنند.

معنای زیست اخلاقی

اما زیست اخلاقی به چه معناست؟ باید گفت زیست اخلاقی نیز، به معنای شناخت مسائل اخلاقی نیست. با این توضیح که حتی اگر اطلاعات خوبی درباره‌ی قواعدی که باید بر زندگی حاکم باشد، داشته‌باشیم، هنوز ممکن است از زیست اخلاقی بی‌بهره باشیم. کم نیستند کسانی که در یکی از علوم صاحب‌نظرند اما زندگی‌شان در همان زمینه به شدت با مشکل مواجه است. برای من بسیار پیش آمده که نزد روان‌پزشکی رفته و مشاهده کرده‌ام که خود این شخص، دچار اختلال‌های روانی و ذهنی است. یا مشاورینی را دیده‌ام که در زندگی شخصی با همسر و فرزندان‌شان، دچار تنش هستند یا به فیلسوفانی برخورده‌ام (منظورم از فیلسوف کسی است که اهل تفکر عقلانی است؛ نه فیلسوف واقعی) که هنوز مشکلات عقلانی زندگی و چالش‌های مربوط به باورها و اعتقادات خودشان را حل و فصل نکرده‌اند. پس شناخت در زمینه‌ای، به معنای داشتن زیست مناسب در آن مقوله نیست. باید این را باور کنیم و گرنه خود ما نیز، یکی از مبتلایان به این قضیه خواهیم بود. بالاتر از آن، حتی پذیرش هم به معنای اخلاقی زیستن نیست. گاهی ما ارزشی را شناخته و پذیرفته‌ایم که باید بر اساس آن، زندگی کنیم اما باید بدانیم که از شناخت و پذیرش این قواعد تا تحققشان در زندگی، فاصله‌ی زیادی وجود دارد. حتی علاقه هم کافی نیست. طبیعتاً هر کس وقتی درباره‌ی عدل، چیزی می‌شنود، به آن علاقه‌مند می‌شود. به عنوان مثال وقتی خبر شهادت امیرالمومنین (علیه السلام) را برای معاویه آوردند، گریست و از حضرت بسیار تعریف کرد. عظمت‌ها و ارزش‌های اخلاقی که علی (علیه اسلام) مظهرشان است، چیزهایی نیستند که کسی دوستشان نداشته باشد؛ منتها گاهی افراد چیزهای دیگری را بیشتر دوست دارند و اولویت‌های دیگری را در

زندگی‌شان پذیرفته‌اند. به همین خاطر، شناخت، پذیرش و حتی علاقه‌ی به ارزش‌های اخلاقی، به معنای این نیست که زیست اخلاقی داریم. البته توجه دارید، مطالبی که عرض می‌کنم فارغ از فضای دین است؛ یعنی حتی اگر برای اخلاق، در ورای دین هم اعتباری قائل باشیم، زیست اخلاقی، به معنای شناخت، علاقه و پذیرش این قواعد نیست؛ بلکه باید ذهن، دل و رفتار شخص، بر اساس این ارزش‌ها شکل بگیرد تا به تدریج زیست اخلاقی به وجود بیاید.



یافتن نکته‌ای یا آموختن درسی، نقطه‌ی آغازین اخلاقی زیستن است. در واقع بازی با انتخاب ما شروع می‌شود. همه‌ی درختان بزرگی که پر از برگ و میوه هستند، روزی دانه‌ای بیش نبودند. با رسیدگی‌ها و هر روز آب‌دادن‌هاست که درختی سبز و بزرگ می‌شود و احیانا با همین بی‌توجهی‌هاست که دانه‌ی دیگری در زیر خاک می‌پوسد. این انتخاب‌های ماست که مشخص می‌کند زیست ما، زیستی اخلاقی است یا نه؟ جایی که حرف‌های درست را درک می‌کنیم، همان جایی است که آینده‌ی خود را تعیین می‌کنیم. جمله‌ای در روایات داریم راجع به کسانی که پیش از اسلام، در دوران جاهلیت می‌زیستند و بعدا به اسلام گرویدند. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «اشرفکم فی الجاهلیه اشرفکم فی الاسلام» یعنی: شریف‌ترین شما در دوران جاهلیت، همان‌هایی هستند که شریف‌ترین‌های شما در اسلامند. این روایت نکته‌ی عمیقی را در خود دارد و آن این است که داستان شرافت انسانی و برتری اخلاقی، چیزی است که انسان می‌تواند پیش از مواجهه با دعوت دینی، آن را انتخاب کند. آن‌هایی که پیش از بعثت، همراه رسول‌خدا، پیمان جوان‌مردان را امضا کردند، همان کسانی هستند که پس از اسلام هم، در برابر دعوت دینی،

برخوردی مناسب نشان می‌دادند. آن‌هایی که قبل از دیدن رسول‌خدا صداقت داشتند، به فهمیده‌هایشان احترام می‌گذاشتند و بر اساس آن‌ها زندگی می‌کردند، همان‌هایی بودند که وقتی با رسول‌خدا هم مواجه شدند، دعوت او را پذیرفتند و به قوانین دینی پای‌بند شدند. پس زیست اخلاقی زیستی است که از ذهن، دل و رفتار فرد ریشه گرفته و تمام فضای زندگی‌اش را می‌پوشاند.

پس تا به این جا، منظور خود را از دو عنوان «زیست اخلاقی» و «فهم اخلاقی» روشن کردیم. هم‌چنین این پرسش را مطرح کردیم که آیا زیست اخلاقی همان فهم اخلاقی است و اگر نیست، این زیست چه تاثیری بر آن فهم خواهد داشت؟ هم‌چنین گفتیم که زیست اخلاقی - با توضیحی که راجع به آن خدمتتان عرض کردم - به معنای این است که فضای ذهن و دل زندگی انسان، هم‌سو با همان ارزش‌ها باشد و دغدغه‌های اصلی انسان و رفتارهای واقعی بیرونی‌اش، بر اساس همان دغدغه‌ها باشد؛ مثلاً اگر امروز صبح برمی‌خیزم و ابتدا با خانواده‌ام و بعد با دیگران رو به رو می‌شوم، اگر در کلاس یا محفلی حاضر می‌شوم، آیا رفتار من در همه‌ی این زمینه‌ها به گونه‌ایست که نشان‌دهنده‌ی راهنما بودن آن دغدغه‌ها در زندگی‌ام است یا مباحث اخلاقی صرفاً کلمات و جملاتی هستند که آن‌ها را بر زبان می‌آورم؟ سوال اصلی این است که آیا این معنا از زیست اخلاقی، تاثیری بر فهم از مسائل اخلاقی می‌گذارد یا خیر؟ به نظر می‌آید که قطعاً چنین است. زیست اخلاقی تاثیری قوی بر فهم اخلاقی می‌گذارد. هر فردی برای فهم مطالبی که مربوط به فضایی خاص است، باید با آن فضا نوعی ارتباط داشته باشد. بگذارید مثالی بزنم: یکی از مستشرقین که به ایران آمده است، نوشته‌ای در باب احوالات ایرانیان دارد که در آن جا می‌گوید: ایرانی‌ها اخلاق عجیبی دارند و آن هم این که وقتی به هم می‌رسند از احوال دماغ یکدیگر سوال می‌کنند! مشاهده می‌فرمایید که وقتی شخصی متعلق به فضایی نیست و از آن فرهنگ خبر ندارد، نمی‌تواند با مضامین متعلق به آن فرهنگ ارتباط برقرار کند. این نکته در فضای اخلاقیات هم وجود دارد؛ شخصی که متعلق به فضای اخلاقی نیست، حتی اگر اطلاعات زیادی هم در این زمینه داشته باشد، از آن جا که در این فضا تنفس نکرده، این مطالب با جایی از ذهن و دلش مرتبط نمی‌شود. به همین خاطر، ارتباط او هم با مطالب، نوعی ارتباط بیرونی است؛ نه ارتباطی درونی. درحالی که زیست اخلاقی به شخص این اجازه را می‌دهد که آن‌چه را که به عنوان یک مسأله‌ی اخلاقی برایش مطرح می‌شود، درونی کند و با آن ارتباطی نزدیک برقرار کند. این ارتباط نزدیک، باعث می‌شود انسان خصوصیات و ویژگی‌های آن مسأله را بهتر بشناسد و پاسخ‌ها و جوانب آن مسأله را دقیق‌تر درک کند و حتی متوجه آثار و نتایج واقعی پاسخ‌هایش نیز باشد. در واقع اگر متن را به خوبی درک کنید، خصوصیات مربوط به آن فضا را هم درک می‌کنید و می‌توانید از جوانب مختلف آن موضوع را بفهمید. بحث اخلاق هم، چنین ویژگی‌ای دارد. بنده جمله‌ی ابتدای بحثم را تکرار می‌کنم: اگر ورود به حوزه‌ی اخلاق و معارف دینی، به معنای انتخاب یک رشته‌ی آموزشی باشد، باید این را دانست که رشته‌ی آموزشی همواره در بیرون از ما زندگی می‌کند و ارتباط تنگاتنگی با او برقرار نکرده و مع الاسف فهم خوبی هم از آن مطالب

نخواهیم داشت. این قاعده‌ی این بازی است که اگر کسی زیست اخلاقی ندارد، ارتباط خوبی نیز با مسائل، از حیث فهم و درک، برقرار نمی‌کند. این از نکته‌ی اول من.

یادتان باشد به میزانی که زندگی انسان با مسائل اخلاقی ارتباط داشته باشد، این نزدیکی سبب استمرار می‌شود و انسان تجربه‌های مختلفی را با این مسائل پیدا می‌کند و درک فرد را نسبت به آن مسائل عمیق‌تر و بهتر می‌کند. به همین خاطر، همان‌گونه که زیست اخلاقی بر فهم انسان نسبت به مسائل اخلاقی اثر می‌گذارد؛ استمرار این نوع زندگی و تعمیق این نوع زندگی نیز، بر عمق و گسترش فهم انسان در مسائل اخلاقی نیز اثر می‌گذارد. این دو مقوله از مقولاتی هستند که ارتباط تنگاتنگی با هم دارند.

پرسش: طبیعتاً زیست اخلاقی، مبتنی بر شناخت اخلاقی است. آیا این مستلزم دور نیست؟ ضمن این که اگر این ارتباط تنگاتنگ را بپذیریم، زیست من بر معرفت من هم تاثیرگذار خواهد بود؛ به این معنا که باعث می‌شود چیزی را که واقع نیست، واقع جلوه بدهم؛ مثلاً چیزی اخلاقی نیست اما چون من بر آن اساس زیسته‌ام، مدعی می‌شوم که این اخلاقی است.

همان‌گونه که زیست اخلاقی بر فهم انسان نسبت به مسائل اخلاقی اثر می‌گذارد؛ استمرار این نوع زندگی و تعمیق این نوع زندگی نیز، بر عمق و گسترش فهم انسان در مسائل اخلاقی نیز اثر می‌گذارد. این دو مقوله از مقولاتی هستند که ارتباط تنگاتنگی با هم دارند.

پاسخ: شما دو نکته را مطرح کردید. اول چگونگی شکل‌گیری فهم و زیست اخلاقی و دوم این که انسان چه‌طور سعی می‌کند میان زیست خودش و درکش از ارزش‌های اخلاقی تطابق ایجاد کند؟ دومی را قبول دارم. ما آدم‌ها همیشه سعی می‌کنیم میان عمل و

ذهنیت‌مان - و لو با تقلب - تطابق برقرار کنیم اما نکته‌ی مهم این است که فراموش نکنیم ما صفر و خالی هم نیستیم. ما به خاطر داشتن عقل، با درکی از ارزش‌های اخلاقی همراه هستیم. به خاطر همین، در فضای فرهنگ دینی حجت اول، برای ما عقل است. در واقع حتی اگر رسولی نیامده باشد، آدم‌ها با عقل‌شان، درستی و غلطی و معیارهای اصلی را در می‌یابند و به خاطر همین هم به ما گفته‌اند حتی اگر رسولی هم به سراغ شما نیامد و شما با آن مواجه نشده و دعوت دینی را در نیافته باشید، ملاک حجیت برای شما وجود دارد و آن همین عقل است. با همان هم شما را مؤاخذه می‌کنند. حتی بالاتر از این مطلب، حجت دوم یعنی حجت ظاهری هم، به کمک عقل است که بر مسند می‌نشیند و گرنه دعوت رسول، هم شامل دعوت ابوسفیان به اسلام می‌شد، هم شامل دعوت ابوذر اما در مواجهه با دین آن چه که باعث شد ابوذر، ابوذر بشود آن عقلانیتی بود که پیش از آن هم داشت و اخلاقیاتی بود که پیش از آن هم پذیرفته بود. داستان ابوذر را حتما شنیده‌اید. قبیله‌ی ابوذر دزد بوده‌اند و کاروان‌های تجاری را به علت فقر غارت می‌کردند.

ابوذر می گوید شبی تنها بودم که دیدم سگی آمد و بت بزرگ قبیله را ملوث کرد. به محض دیدن این صحنه با خودم فکر کردم که این چه خدایی است که ما می پرستیم؟ ابوذر می گوید من از همان جا به خدای یگانه باور پیدا کردم و از همان موقع نماز خواندم (نماز به معنای ارتباط و گفت و گو با خدا). ببینید در همین فضای فرهنگی، این ذهن و دل شفاف با دیدن چیزی که سالها، صدها و هزاران نفر آن را دیده‌اند به چه مطلبی می‌رسد و به چه راهی پی می‌برد؟ مطلبی که گاهی با داشتن اطلاعات فراوان به آن نمی‌رسیم. پس این نکته وجود دارد و نباید گفت که چگونه به آن‌ها می‌رسیم؟ ما از ابتدا در این دنیا مسلح به این اسلحه شده‌ایم.

زیست اخلاقی دینی

وقتی وارد فضای دینی نیز می‌شویم، داستان به همین شکل است اما با نکاتی که باید بر آن افزود. مثالی را که در ابتدای بحث راجع به چاقی دماغ زدم، به یاد بیاورید. با توجه به آن مثال باید بگوییم با دین به چند شکل می‌شود ارتباط برقرار کرد: شکل اول این است که دین را مجموعه‌ای از اطلاعات بدانیم که در کتاب‌های مختلف و به زبان گویندگان متعدد بیان شده‌است. انسان می‌تواند این حرف‌ها را بشنود و حفظ کند. حتی می‌تواند با آن‌ها ارتباط استدلالی برقرار کرده و بر اساس آن‌ها طرح، مقاله یا کتاب بنویسد اما در عین حال می‌تواند با این‌ها زندگی هم نکند. کم نیستند کسانی که در زندگی‌شان بین این دو مقوله فاصله‌ی زیادی گذاشته‌اند، خوردنی‌هایشان را می‌خورند، گفتنی‌هایشان را می‌گویند و کارهایی را که نباید بکنند، هم می‌کنند و محبوبیت خوبی هم به دست می‌آورند. طوری که در عین این که این اشخاص، سخنرانی دینی می‌کنند، اگر موردش پیش بیاید، نمازشان را هم نمی‌خوانند و می‌گویند: فردا قضایش را می‌خوانیم. یعنی هر چند در این فضا زندگی نمی‌کنند اما اطلاعات خوبی از این فضا دارند. این تفکیکی است که در قسمت قبل هم برقرار کردم. یعنی گاهی شخص با یک مجموعه از بیرون ارتباط برقرار می‌کند و مساله برایش درونی نشده‌است. اصلاً ضرورت تغییر سبک زندگی برای این شخص مطرح نیست. در واقع وقتی با او گفت و گو می‌کنید، می‌بینید که بحث او، استدلالی نیست. بحث او، ناشی از یک نوع احساس راحت بودن با این سبک زندگی است. به تعبیر قرآن «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ»^۱. یعنی می‌گوید: این قید و بندها زندگی را سخت می‌کند و خوب است که آدم، این گفت و گوها را بشنود ولی نباید در زندگی خیلی به خودش سخت بگیرد. خیلی از ما همین طوریم و میان نوع زندگی مان و نوع باورهایمان ایجاد تطابق می‌کنیم. به بیان راحت‌تر: توجیه می‌کنیم. حاضر نیستیم آن‌چه را که با آن زندگی می‌کنیم دست‌کاری کنیم و در عوض به سراغ باورهایمان می‌رویم. در این جا مسلماً، نه زیست دینی شکل گرفته و نه فهم از دین؛ چون اصلاً وارد این فضا نشده‌ایم و و با آن ارتباط برقرار نکرده‌ایم. نکته‌ای که در گزاره‌های دینی به ما می‌آموزند خیلی مهم است و آن این است که آدم‌ها به میزانی که

۱. قیامت ۵

جلوتر می‌روند و عمل می‌کنند، از بهره‌ها و فهم‌های تازه‌ای برخوردار می‌شوند. دقت کنید که در این فهم‌های تازه حتی وساطت رسول الله هم لازم نیست. فهم تازه، حاصل نوع زندگی ماست و این علم همان علمی واقعی است که آدم‌ها وقتی به آن چه که از فضای اعتقادی به آن رسیده باشند، پایبند می‌مانند، آرام آرام به آن دست می‌یابند. در سوره‌ی حجرات به ما می‌آموزند که گام اول در حرکت دینی، اسلام است. «قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»^۲ به ما یاد می‌دهند که آدم‌ها وقتی تازه به راهی آمده‌اند و می‌خواهند همراه شوند، چیزی بیش از اسلام ندارند و به چیزی بیش از آن نمی‌رسند؛ چون اسلام آوردن یعنی این که شخص، حرف‌های پیغمبر را فهمیده و پذیرفته و آن مجموعه‌ای را که دین نامیده می‌شود، قبول کرده ولی تا این جا فقط اسلام است. چه کسانی هستند که می‌توانند از این جلوتر بیایند؟ «ان تَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَأَيِّتِكُمْ مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا»^۳ آن‌هایی جلوتر می‌آیند که با همان درک عقلانی‌شان شروع می‌کنند به زندگی کردن. من الان می‌فهمم خدایی دارم و می‌فهمم که این شخص هم پیام‌آور اوست و عقل برای حرکت من کافی است. ما که با احتمالات زندگی می‌کنیم وقتی عقلمان به چیزی حکم می‌کند باید قطعاً جلو بیاییم. کسانی که این حرکت را با همان دریافت‌های عقلانی‌شان شروع می‌کنند و ادامه می‌دهند، آرام آرام چیز جدیدی در وجودشان ریشه می‌دواند که ایمان نام دارد. این بذری است که آرام آرام، از یک سو با

اگر من به آن چه که فهمیده‌ام عمل کنم، آرام آرام به یک عشق و گرایش و احساس هم می‌رسم. به زبان امروزی: اگر به بیش‌هایمان پایبند باشیم، گرایش‌ها هم شکل خواهند گرفت.

اطاعت و از سوی دیگر با شناخت، در وجود شخص سبز می‌شود. وقتی من به آن چه که فهمیدم عمل کردم، آرام آرام به یک عشق و گرایش و احساس هم می‌رسم. به زبان امروزی: اگر به بیش‌هایمان پایبند بودیم، گرایش‌ها هم شکل خواهند گرفت و وقتی این گرایش‌ها قوت گرفتند، نوبت به کنش‌ها می‌رسد. یعنی وقتی که آن گرایش‌ها قوت می‌گیرند، رفتارها و کنش‌های انسان نیز بر اساس همان شکل خواهد گرفت. به همین خاطر، در روایات متعددی این سه مرحله را پی‌پی آورده‌اند: اسلام، ایمان و تقوا و به همین سه نکته ناظر هستند یعنی: بیش، گرایش و کنش. نکته‌ای کلیدی که در این جا وجود دارد این است که با این سه گامی که برمی‌داریم در حقیقت وارد فضای زیست دینی می‌شویم. به تعبیر دیگر زیست دینی بر اساس شناخت‌های متفاوت و گرایش‌های متناسب با آن و کنش‌های برخاسته از آن‌هاست که شکل می‌گیرد. به کسی که به این جا می‌رسد، وعده داده‌اند که نوع فهم او عوض خواهد شد. قرآن

۲ . حجرات ۱۴

۳ . حجرات ۱۴

می فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمَكُمُ اللَّهُ»^۴ کسانی که این گونه زندگی می کنند، این را بدانند که به تدریج خدا به آنها آموزش خواهد داد. (يُعَلِّمُ بَاب تَفْعِيل است و معنای تدریج در آن وجود دارد.) این ها از هدایت ها و فهم های تازه ای برخوردار می شوند. انسان ها به میزانی که تقوا می ورزند و به میزانی که به آن چه که فهمیده اند پایبند می مانند، رزق و روزی فکری شان هم تغییر می کند. برای آدمی که این طور زندگی می کند، مقولاتی که در بیرون من وجود دارند، عناصری درونی اند. آن چیزهایی که من آنها را به عنوان علائم اسلام یا ایمان می دانم، تجربه های اوست. این نکته ی مهمی است که وقتی زیست انسان دچار تحول شد و زندگی انسان بر شکل دیگری استوار گردید، شخص وارد یک نوع فضا، فرهنگ و نگاه دیگری به دنیا می شود. عشق و علاقه های او (یا همان گرایش های او) هم بر همان اساس شکل می گیرند و نوع کنش ها و رفتارهایش هم به همان گونه خواهد بود. حتی بالاتر، خواطر انسان نیز که ما از آن با نام «عنصر یقین» یاد می کنیم، به تدریج به همین شکل تغییر خواهد کرد؛ یعنی حتی خطورات و بالا و پایین شدن مطالب در ذهن شخص و تحول در حالت های او نیز بر اثر عوامل بینشی، گرایشی و کنشی ای که در انسان وجود دارد، متأثر می شود. در این فضا معارف دینی بهتر فهمیده می شوند. به خاطر همین است که بعضی تعبیر را با این دید خیلی بهتر می توانیم بفهمیم.

در بسیاری از آیات قرآن به ما می گویند که قرآن کتاب هدایت است؛ منتها متعلق این هدایت متفاوت می شود. مثلاً می گویند: «هدی للمتقین» یا «هدی و رحمه للمحسنین» و تعبیری از این دست. نکته ای که در این جا می خواهند به ما بگویند این است که هر چند قرآن - این هدایت عرضه شده - هدایتی است برای همگان ولی این را هم بدانید که رزق و روزی هر کس، به اندازه ی کاسه ی وجودی اش است. کاسه ی وجودی شخص، اگر کوچک است؛ بهره هایش هم کوچک است. بله، قرآن «هدی للناس» هم هست. اگر همه ی مردم این کتاب را از روی طاقچه بردارند و با دلی صاف و سالم بخوانند، برایشان مفید و هدایت بخش است ولی آدم ها هر چه قدر جلوتر می آیند از هدایت های ویژه ای هم برخوردار می شوند. آدمی که مومن شده است بهره و رزق و روزی اش افزون تر از مردم عادی است و آن که محسن شده است رزق و روزی های برتری منتظر اوست. از حیث فلسفی هم فیلسوفان بزرگ این را گفته اند که اصلاً فهم واقعی با اندازه ی وجودی انسان ملازمه دارد و آدم ها بر اساس سلوکی که می کنند، سعه ی وجودی پیدا می کنند و سعه ی وجودی سعه ی در فهم را با خود خواهد آورد. آدم ها وقتی که مسیر درست را انتخاب می کنند و بر اساس آن زندگی می کنند، این زندگی در مسیر درست، برایشان افزایش وجود به ارمغان می آورد. فیلسوفان ما این را توضیح داده اند که وجود مساوی با فهم است و هر چه وجود وسیع تر باشد، فهم گسترده تر است و هر چه وجود مراتب بالاتری داشته باشد، فهم عمیق تر خواهد بود. پس از حیث فضای فکری ما این نکته ی غریبی نیست. همین نکته را در قرآن

نیز، می‌توانید به زبان ساده ببینید: «لَا نَشْكُرُكَ إِلَّا بِذَنبِنَا»^۵. معنای بخش اول روشن است اما بخش دوم «لازدینکم» یعنی چه؟ یعنی خودتان را افزایش می‌دهیم. این که بگوییم «لازدینکم» یعنی نعمت‌ها هم افزایش پیدا می‌کنند درست است اما آن‌چه ابتدائاً زیاد می‌شود، خودِ آدم است. اگر خودِ آدم کوچک بوده، بزرگ می‌شود. اگر خودِ آدم بزرگ بوده، بزرگ‌تر می‌شود. این نتیجه‌ی طبیعی شکر است. شکر یعنی این در آن چیزی که داری، بر اساس آن چیزی که می‌فهمی، عمل کن. در فضای دین که می‌آییم شکر یعنی از نعمت‌ها، از ذهن و از دل و زندگی‌ات در جایی بهره ببر که خودت می‌فهمی باید در آن جا بهره برد. در فضای دینی یعنی در جایی بهره ببر که طبق دستور پروردگارت باشد. پس شکر یعنی استفاده‌ی از نعمت‌ها در جایگاه شناخته شده‌ی خودشان. این شکر باعث می‌شود خودِ آدم بزرگ شود. برای این که متوجه بزرگ شدن خودِ آدم بشوید، یک مثال ساده می‌زنم: گاهی شما به بچه‌ها که نگاه می‌کنید، می‌بینید سر چه چیزهایی کوچکی دعوایشان می‌شود. نگاه بزرگان هم نسبت به دعاها، دغدغه‌ها، غصه‌ها و قصه‌های

ما همان نگاهی است که ما نسبت به دعاها، کودکان داریم. اگر توسعه‌ی وجودی آمد، توسعه در فهم هم می‌آید و شما با آن فضای خاص معارف دینی می‌توانید ارتباط برقرار کنید. یکی از معضلات ما در فضای دینی، همین است که متوجه نیستیم جای یک چیزهایی را هیچ کامپیوتری، هیچ تحقیقی و هیچ تبعی پر نمی‌کند. فهم‌ها و عمق‌هایی

اگر توسعه‌ی وجودی آمد، توسعه در فهم هم می‌آید و شما با آن فضای خاص معارف دینی می‌توانید ارتباط برقرار کنید. یکی از معضلات ما در فضای دینی، همین است که متوجه نیستیم جای یک چیزهایی را هیچ کامپیوتری، هیچ تحقیقی و هیچ تبعی پر نمی‌کند. فهم‌ها و عمق‌هایی وجود دارد که با هیچ ابزار تکنولوژیکی نمی‌توانند فراهم شوند.

وجود دارد که با هیچ ابزار تکنولوژیکی نمی‌توانند فراهم شوند. این همان ارتباط عمیق خودِ شخص، با آن مقوله است. گاهی این همه تلاطم، تحیر، گیجی، و گیر کردن در اقوال و تفاسیر، ریشه در جای دیگری دارد و گرنه آن‌هایی که فهم عمیقی دارند، عند اختلاف الاقوال، داور و مفسر عمیق‌تری هستند. به خصوص وقتی حرف‌ها خیلی زیاد می‌شوند و شر و شور بلند می‌شود، آن‌ها داور و مفسر بهتری هستند چون آن‌ها در آن فضایی که شما راجع به آن بحث می‌کنید، زندگی کرده‌اند. گاهی یک جمله متعلق به فرهنگ دیگری است؛ به عنوان مثال گاهی فارس‌ها در برابر کسانی که خارجی‌اند حرفی را مطرح می‌کنند که خارجی‌ها برداشت عجیب و غریبی از آن می‌کنند و ما به آن‌ها توضیح می‌دهیم که نه این برداشت شما درست نیست بلکه جمله‌ای که ما می‌گوییم، در فضای فرهنگی ما بیانگر مطلب ساده و روانی است. در فضای دینی هم همین‌طور است. چون ما متعلق به آن فضای معارف دینی نیستیم و در آن فضا زندگی نمی‌کنیم و اهل آن خانه نیستیم، خوب نمی‌فهمیم. به قول معروف: «اهل البیت ادری بما فی البیت».

^۵. ابراهیم ۷

این نکته‌ای کلیدی است. این خانه، خانه‌ای نیست که آدم‌ها با نسب واردش شوند: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي»^۶ آن کسی که پشت سر من می‌آید از من است. در روایت داریم که: «سلمان منا اهل البیت»^۷ سلمان ایرانی بود یا عرب؟ پیغمبر می‌فرماید: هیچ کدام! سلمان منا اهل البیت. با چه چیزی سلمان از این خانه و خانواده شده؟ با همین تعبیر: «من تبعنی فانه منی» از طرفی، وقتی خداوند به نوح می‌گوید: تو و خانواده‌ات را نجات می‌دهم و بعد نوح می‌بیند که موج پسرش را برد و رو می‌کند به درگاه پروردگار که: پروردگارا! تو وعده کرده بودی که خانواده‌ی من را نجات می‌دهی، جواب می‌شود که: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ أَنْهَ عَمَلٌ غَيْرِ صَالِحٍ»^۸ این ارتباطات، ارتباطات خونی و نسبی نیست؛ بلکه ارتباطاتی است که بر اساس تبعیت و عمل صالح شکل می‌گیرد و بر اساس معصیت و فاصله گرفتن فکری و روحی بریده می‌شود. این فضاست که باعث می‌شود انسان اهل خانه‌ای بشود و سپس بتوانیم درباره‌ی او بگوییم «اهل البیت ادری بما فی البیت». این نکته‌نخست بود.

نکته‌ی دوم در این آیه مطرح شده است که می‌فرماید: «سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ»^۹. ترجمه‌ی فارسی‌اش می‌شود این که «محسنین را زیاد می‌کنیم». باید دید زیاد شدن آدم‌ها به چه معناست؟ گاهی زیاد شدن آدم‌ها به این معناست که نعمت آن‌ها را زیاد می‌کنیم. این تعبیر، تعبیر دوری است. گاهی منظور، زیاد شدن تعداد افراد محسن است. این درست است. ما در سوره‌ی بقره می‌خوانیم که: «كَسَانِي كِه دَر رَاه خُدا انْفَاق مِي كُنَنْد، مَثَل دَانِه‌اَنْد.»^{۱۰} دقت کنید که انفاق و انفاق کننده در این جا به دانه تشبیه شده است اما دقت کنید که می‌گوید: در انفاق در راه خدا، خود آن آدم‌ها مثل یک دانه‌اند و وقتی انفاق می‌کنند، آن دانه تبدیل به هفت صد دانه می‌شود. (هفت سنبله که در هر کدام، صد دانه وجود دارد.) دقت می‌کنید که بر اثر انفاق، خود انفاق کننده زیاد می‌شود. خودشان دانه هستند و آن‌ها با انفاق، هفت صد دانه می‌شوند. اگر این انفاق حساب شده باشد (که این انفاق البته گاهی با وقت، پول، اعتبار، حرف و ... است) به تدریج با این انفاق‌های جامع، خود شخص تغییر می‌کند. هدف از انفاق صرفاً پر کردن شکم و تامین نیاز فیزیولوژیکی دیگران نیست. انفاق را اگر به معنای گسترده گرفتید یعنی مما رزقناهم را به معنای فکر و ذهن و دل و سواد و اعتبار گرفتید، این انفاق می‌تواند آدم‌های دیگر را هم مثل خود آدم بکند؛ یعنی انفاق می‌تواند به تکثیر منفقین بیانجامد. این البته برداشت درستی است ولی گاهی علاوه بر آن، خود احسان، می‌تواند منجر به زیاد شدن خود آدم نیز، بشود. زیاد شدن آدم یعنی، ظرفیت وجودی و افق دید انسان، دچار تغییر و تحول شود. به ما در آیات دیگر توضیح داده‌اند که: «مَنْ

۶. ابراهیم ۳۶

۷. عیون الأخبار؛ ج ۲، ص ۶۴

۸. هود ۴۶

۹. بقره ۵۸

۱۰. مَثَلُ الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. بقره ۲۶۱

يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ^{۱۱} آدم‌هایی که عنصر «صبر» به تقوایشان اضافه می‌شود، تبدیل به محسن می‌شوند. صبوری یعنی تحمل در برابر بلا و فشار و درگیری. این خصوصیت بلا و صبر در بلاست که انسان را تبدیل به محسن کرده و در نتیجه خود شخص را زیاد می‌کند. آدم‌هایی که فشار زیادی چشیده‌اند، صحنه‌های مختلفی را در زندگی دیده‌اند و با درگیری‌ها و بالا و پایین‌های دنیا مواجه شده‌اند، خودشان تغییر می‌کنند. دید و فهم‌شان متفاوت می‌شود.

جمع بندی

پس در فرهنگ دینی دو چیز به ما آموخته‌اند که موجب افزایش فهم و گسترش وجود ما می‌شود: ۱. شکر ۲. صبر و ابتلا. این دو عنصر باعث می‌شوند که آدم‌ها، هم در وجود و هم در فهم‌شان، بتوانند به گستردگی خاصی دست پیدا کنند. بگذارید عنوان بحث را در این جا تکرار کنم: «آدمی که زیستش بر اساس دریافتهای دینی‌اش باشد، با به جا آوردن شکر همان باورها و با صبر در صحنه‌ی همان باورها می‌تواند به گسترش وجودی و فهم عمیق‌تر علمی دست پیدا کند.»

کلیدواژه‌ها: فهم اخلاقی، زیست اخلاقی، فهم دینی، دریافتهای دینی، ظرفیت وجودی.

^{۱۱}. یوسف ۹۰